

خاطره ای از ایران

حاج عباس آقا فخاری اهل شهرضای اصفهان بود. مردی بود 85 ساله مومن بدین اسلام، کوتاه قد و درشت اندام. چندین بار قرآن را دوره کرده بود و از این موضوع بسیار خوشحال بود که 20 سال است که قرآن را مطالعه و درست آنرا درک کرده است. او با این عشق هر سال قرآن را دوره می کرد. ولی در چند سال اخیر دیگر مثل گذشته آنرا به عربی نمی خواند بلکه ترجمه فارسی مورد قبول آنرا بدست آورده بود و چون آن را می فهمید با علاقه بیشتر می خواند. و با افتخار آنرا برای دوستانش تعریف میکرد که بهترین ساعات به تلاوت قرآن پرداخته و اواخر به یادگیری زبان عربی پرداخته بود و هر کجا که ترجمه فارسی قرآن را مغایر با فهم خود می دید با معلومات عربی خود آنرا مقایسه میکرد و اطمینان می کرد و حتی قرآن را درس میداد و در آن اواخر بود کمتر حرف می زد. اغتشاش فکری فراوانی پیدا کرده بود. او با درک معانی فارسی قرآن لرزه ای در ایمانش بوجود آمده بود با مشکلی روبرو شده بود که هم او را خوشحال میکرد و هم بسیار ناراحت. در این مورد نیز نمیتوانست با کسی صحبت کند. یکی دوسال بود که وقت خود را در تنهایی میگذراند. قرآن از او دور نمیشد و سعی میکرد راه حل مشکل خود را در میان جملات آن پیدا کند. او به ورزش فوتبال بسیار علاقمند بود هر زمان که تلویزیون مسابقه فوتبال نشان می داد او جلو تلویزیون میخکوب می شد. علاقه او به فوتبال آنقدر زیاد بود که همه چیز را در زندگی با فوتبال مقایسه میکرد. هر موضوعی که با منطق فوتبال برایش قابل درک بود آنرا می پذیرفت. روزی تصمیم گرفت یک مسابقه فوتبال ذهنی برای خود بین ابراهیم، نوح، موسی، عیسی و محمد ابن عبدالله ترتیب دهد. ولی پس از مدت کوتاهی تصمیم گرفت این مسابقه فوتبال ذهنی را برای خود آسانتر کند چرا که فقط عیسی را برای محمد رقیب می یافت بخصوص که به عیسی منجی خطاب شده بود. بنا براین تصمیم گرفت مسابقه ذهنی خود را بین عیسی و محمد بر قرار کند و با استفاده از تحصیلات طولانی خود در اسلام و قرآن برای همیشه فکر خود را راحت کند که اساس ایمانش پا برجاست و در مقابل هر آزمایشی خلل ناپذیرست. امیدش آن بود که پس از پایان این تحقیق آنرا به دیگران هم بیاموزد تا برای همیشه آنان را از شک در آورد. او این مقایسه و یا بهتر بگوییم مسابقه را بر اساس قرآن و بدون استفاده از انجیل (کتاب مقدس مسیحیان که معتقدند الهام خدا است) انجام داد. او سالمترین راه مقایسه ادیان را پیدا کرده بود. او بجای مقایسه موازن ادیان شخصیت آورنده دو دین را مقایسه کرده بود. او روزی با صورتی خندان سراغ آمد. نه من او را می شناختم نه او مرا. ولی میدانست که من به مسیح ایمان دارم با اشتیاق شرح سوالات خود و مسابقه را که خود انتخاب کرده بود شروع به توضیح دادن کرد. من همه سراپا گوش شدم و او نتیجه مسابقه را اینطور شرح داد. او گفت برای آسانی درک واقعی ایمانم مسابقه، دو سؤال زیر را اساس مسابقه خود قرار داده ام:

- کدام یک از این دو نفر (عیسی و یا محمد) روحانی تر و مقرب تر بخدا بودند؟
- کدام یک می تواند ناجی جهان باشد؟

- 1- برتری تولد: او مسابقه را با تولد این دو شخصیت شروع کرد. طبق قرآن عیسی از روح خدا بوجود آمده و پدر زمینی نداشت. محمد از انسان مثل بقیه مردم بوجود آمده. واضح است که کسی که خدا پدر اوست و پدر زمینی ندارد نزد خدا مقرب تر است. پس اینجا یک گل به نفع عیسی وارد دروازه محمد میکنیم
- 2- برتری ذات: در قرآن آمده است (آیه که عیسی) بی گناه، پاک و مقدس بود. در عمر خود گناه نکرد و ذات دنیوی برای خود بر نگزید. در مقابل، محمد بر طبق قرآن دو بار خودش در دعا به گناهکاری خود اعتراف می کند و دو مرتبه هم الله به اون خطاب می کند که تو به کند. در ضمن او تا چهل سالگی که از جانب الله به پیامبری رسیده بت پرست بوده. پس موجودی که ذاتا بی گناه است و در این دنیا همه گناهی از او سر زده و این دنیا و دین برای قدرت و ذات جسمانی خود استفاده نکرده است می تواند ناجی این عالم باشد آنهم در مقابل محمد
- 3- برتری قدرت: در قرآن معجزاتی که به خدا نسبت داده شده به عیسی مسیح هم نسبت داده شده است یعنی آنچه فقط خدا قادر به انجام آنست عیسی نیز آنها را انجام داده است از جمله زنده کردن مرده. تمام معجزات انجام شده بوسیله عیسی ذکر شده در انجیل در قرآن هم تکرار شده باضافه چند معجزه دیگر. بطور مثال در قرآن آمده که مسیح با گل پرنده می ساخت و به آن جان میداده است (کاری که فقط خدا قادر به انجام آنست). از محمد سوال شد برای اثبات رسالت خود چه معجزه

ای داری او جواب داد ((فقط قرآن و معجزات دیگر پیش خداست.)) این نقل از قرآن است و حدیث نیست. پس در این مقایسه هم عیسی برای احراز مقام تقرب به خداوند متعال برتری دارد. این هم گل دیگر به نفع عیسی.

4- برتری تقوی و تسلط بر نفس : طبق قرآن عیسی میسح پرهیز کار بود، (هیچوقت ازدواج نکرد و مجرد ماند) او تمام عمر خدمت کرد و مسئولیت خانواده نپذیرفت . محمد 9 زن و طبق روایتی 12 زن رسمی و چند صیغه داشت. بر طبق قرآن محمد گفته است ((عطر ، زن و گل را دوست دارم.)) در اینجا حاجی فخار اضافه کرد که از خودش سوال کرده که اگر به مسافرت طولانی میرفت زنتش را به کدامیک از این دو نفر ، عیسی و یا محمد می سپرد ؟ و خودش جواب داد حتما به عیسی. پس در اینجا تقوی و تسلط بر نفس عیسی بر محمد پیش می گیرد. حافظ می گوید :

گر روی پاک و مجرد چو مسیحا به فلک
از فروغ تو بخورشید رسد صد پرتو

اینهم گل دیگر بنفع عیسی مسیح.

5- برتری محبت بر دشمنی : مسیح جنگ نکرد. خونی نریخت و اساس رسالت او بر مبنای محبت بود. مسیح به محبت و معجزات معروف است. حتی او مثل یوشع و موسی جنگهای شرعی هم نکرد. در عکسهای پیامبران وقتی عکس عیسی را نگاه می کنیم او را همراه با یک بره می بینیم که فرشتگان او را احاطه کرده اند و در آسمان است. جنگهای محمد بسیار معروفند. در حقیقت اسلام با زور شمشیر وارد شهرهای عربستان و کشورهای دیگر شد. کمتر ملتی با میل خود بدون حمله مسلحانه اسلام به اسلام گرویده اند. عکس علی را با شمشیر می بینم که در کنار او شیری نشسته است. حاجی فخاری در اینجا اضافه کرد: از خودم پرسیدم ((آیا کسیکه توانسته قلبهای انسانها را با محبت فتح کند او می تواند منجی من باشد یا کسی که بزور شمشیر بر مردان و نوامیس آنها تسلط پیدا کرده؟)) جواب کاملا روشن است . پس اینهم یک گل دیگر بنفع عیسی مسیح . او اضافه کرد در اینجا وضع روحی و ایمانم داست بکلی تغییر می کرد که بخودم امید دادم که بعد از این وضع محمد خیلی بهتر از عیسی خواهد شد و خود را دلدار می دادم چون ایمان چندین ساله ام در گرو نتیجه این مسابقه بود او ادامه داد ...

6- بر تری حیات و مرگ : طبق قرآن عیسی میسح زنده است و به آسمان صعود نموده است و او روزی دو باره بر می گردد و در قیامت انسانها را قضاوت خواهد کرد . در مقابل محمد مثل یک انسان معمولی مرد و در قبر گذاشته شد و محل قبر او نیز برای همه مشخص است و خود حاجی فخاری نیز آنرا زیارت کرده است.

او اضافه کرد در اینجا از خودم سوال کردم که آیا برای این دنیا و دنیای دیگر من بایستی به کسیکه زنده است اتکا داشته باشم و یا بیک مرده ؟ اگر من در خیابانی گم شده باشم نشانی محل را از یک فرد زنده میبرسم و یا یک مرده ایکه از آنطرف میبرند ؟ در اینجا نیز جواب برای همه شخص و معلوم است . باز هم یک گل دیگر بنفع عیسی مسیح.

7- برتری دانش بر جهالت : طبق قرآن مسیح علم کامل داشت . همچون خدا از اسرار مردم با خبر بود. در سوره آل عمران وقتی پیروان اسلام از محمد سوال می کنند عاقبت آنها به کجا انجامید او جواب میدهد ((منهم مثل شما بشرم. فقط خدا داناست.)). اینهم گل هفتم به نفع عیسی.

8- برتری الوهیت بر انسانیت : بر طبق قرآن مسیح روح الله و کلمته الله است. روح هیچ کس حتی خدا از خودش جدا نیست پس مسیح خود خداست. مسیح کلمه ایست که از خدا بوجود آمده . کلمه هر کس زائیده فکر اوست. پس مسیح نیز از خود خداست . بالاترین مقامی که به محمد داده شده است ((رسول الله)) است. رسول یک شخص ثالث است که سخنگوی شخصی که او را فرستاده میباشد. روح الله و کلمته الله یعنی خود خدا سخن می گوید. اینهم گل دیگری بنفع مسیح.

9- برتری ابدیت بر فنا : طبق قرآن مسیح دو باره بر می گردد و امید آخرت است . او نشانه قیامت است

سوره نسا (4) : آیه 158 و 159 چنین می گوید : ((بلکه خدا او را (عیسی را) بنزد خود فرا برد ... و عیسی در روز قیامت به ایمانشان گواهی خواهد داد.)) در قرآن از امامها اسمی برده نشده است در واقع سنی ها هیچ یک از امامها را قبول ندارند و بهمین دلیل امید آنها برای قیامت به مهدی نیست بلکه به عیسی مسیح است. آنها ادعا می کنند که روز قیامت مسیح بر می گردد و مردم را به اسلام دعوت می کند. (قرآن بر چنین ادعائی صحه نمیگذارد.) حاجی فخاری در اینجا گفت ((پس نه تنها در این دنیا بلکه در قیامت هم ما باید با مسیح رو برو بشویم نه با محمد پس محمد فانی و عیسی مسیح ابدی است.)) او اضافه کرد که کاملاً برایش روشن است که بایستی برای نجات خود به مسیح اتکا داشته باشد و نه محمد و یا هیچکس دیگری. اینهم باز گل دیگر بنفع عیسی مسیح.

10- برتری حقیقت بر ناراستی : در قرآن مسیح طریق حقیقت معرفی شده است . آیه قرآن میگوید ((عیسی آمده تا طریق نور و حقیقت را بشما بیاموزد.)) محمد در سوره الفاتحه آیه 5 خودش چنین دعا می کند ک ((اهدنا صراط المستقیم)). او خودش از خدا می خواهد که او را براه راست هدایت کند. او در خواست ارشاد به حقیقت می کند . اینهم گل دیگری بنفع عیسی مسیح.

در اینجا حاجی فخاری گفت پس از گل دهم دیگر ادامه بازی را جایز ندیدم و عیسی مسیح را با 10 گل برنده دیدم. در این وقت با گریه بحضور مسیح زنده رفتم از او بخاطر سالهای عمرم که در تاریکی گذشته بود و درس های غلطی که بدگیران داده بودم توبه کردم. او را بعنوان منجی و خداوند خود پذیرفتم چون که میدانم روزی در مقابل او خواهم ایستاد و به شفاعت او نیاز دارم.

فقط عیسی مسیح است که جان خود را داوطلبانه برای نجات شما از گناهانتان داد و خدا او را پس از مرگ زنده کرده و هم اکنون زنده است و در قلب تو را می کوبد به صدای او گوش کن و او را در دل خود پذیرا شو . مطمئن باش چیزی را از دست نمی دهی بلکه خدا واقعی را بدست می آوری.

این یک داستان نیست بلکه شرح واقعی آنست که بر این مرد سالخورده رفت . اسم او نیز واقعی است.
عذر شما برای نپذیرفتن عیسی مسیح چیست ؟ برای جواب به این سوال زیاد وقت ندارید.

چیزی که مدتهاست توجه مرا جلب کرده است برداشت نادرستی است که بسیاری از مذهبیان ایرانی از واژه «ملی» یا «مردم گرایی» ایرانی دارند. اینکه تازی پرستی چه ربطی میتواند به ملی گرایی (ایرانی) داشته باشد هنوز هم برای من یک مسئله شده است، و هر زمان هم از این آقایان این پرسش مطرح میشود، به شیوه همین آخوندها به صحرای کربلا میزنند؛ که «دین از واجبات اجتماعی است و پایه اخلاق در اجتماع بشری و و و». در دسر این آقایان و در دسر آفرینی آنها برای دیگران از آنجا ریشه میگیرد که در ذهن بسته آنها تنها مذهب میتواند الگوی اخلاق خوب برای بشر باشد؛ تازه آنها مذهبمانند اسلام و از نوع شیعه دوازده امامی آن که دروغ شرعی گفتن (تقیّه) جزئی از واجبات است و ترویج فاحشگی (صیغه) از ارکان آن. حال از قوانین و دستورات دست و پا بردن و قتل و غارت و دگر احکام ضد انسانی که این «مذهب» برای بشریت به ارمغان آورده است بگذریم. این درست همان قوانینی است که در قرآن آمده است، همان کتابی که برای اکثریت ایرانیان مقدس است. البته دین میتواند سرمشق اخلاق باشد ولی این مهم را به حساب هر دینی نمیتوان گذاشت. این یک شورتبختی است که هنوز قشری که به طور مستقیم عاملان برقراری رژیم و حکومت اسلامی در ایران بودند (و هنوز هم هستند) همچنین پای «منقل» دیانت نشسته اند و نشسته از افیون اسلام در برابر این رژیم به جای «شمشیر» کشیدن «وافور» می کشند! لقب «ملی-مذهبی» ها که به این ذوب شدگان در آیین تازیان عصر جهالت قریش داده شده است نمیتواند به جا باشد، از آنجا که میتواند به هر مذهبی مربوط باشد، و اگر هم قرار باشد لقبی به آنها داده شود «اسلامی»ها بیشتر برانزده است، تا آلوده کردن واژه «ملی» (مردم گرایی ایرانی) و نسبت دادن آن به اسلام. به هر روی این اسلامیهها خود هم از فلسفه «مذهبی» که به آن ایمان دارند نا آگاه هستند، از آنجائیکه خود پیامبر این دین بیابانی رسالت خود را با اسلامی شدن قبایل بیابان نشین آن عهد پایان یافته تصور میکرد؛ اگر هم اشاره ای به دگر سرزمینها شده بود در حقیقت تسخیر کردن آن کشورها بوده است نه «اسلامی» شدن آنها؛ از این روی که این کشورها خود را به اسلام تسلیم کنند و به عنوان «امت» فرمانروایی مسلمانان تازی را بپذیرند. تاریخ فتوحات اسلامی این را بخوبی نشان میدهد، و لازم هم نیست به راه دور برویم، تنها تاریخ گذشته و معاصر کشور خودمان میتواند دلیل محکمی به راستی این گفته باشد.

این مقدمه را آوردم تا دریابیم دو واژه «همبستگی» و «ملی» میتواند سازمانها و گروه های درونمرزی و برونمرزی را بدون در نظر گرفتن ایدئولوژی (!؟) که از آن پیروی میکنند به هم نزدیک کند و مورد پذیرش همه (یا اکثریت) باشد. همبستگی زمانی امکان پذیر است که همه به سوی یک هدف مشترک حرکت کنیم. زمانیکه از بیشتر این سازمانهای اپوزیسیون پرسش میشود که چه هدفی را دنبال میکنند، پاسخ آنها "دمکراسی، سربلندی ایران و..." و همان سخنان کلیشه‌ای است که به درد کامپینهای انتخاباتی میخورد، در صورتی که امروز نه قرار است کسی انتخاب بشود و نه اصولاً انتخاباتی در میان است. بنابراین هدف ما نخست براندازی رژیم اسلامی و حکومت اسلامی در ایران است. تکرار میکنم؛ «رژیم اسلامی» و «حکومت اسلامی» در «ایران» است. حکومت اسلامی به دنبال رژیم اسلامی به وجود آمده است، و این رژیم مشروعیت خود را از باورهای دینی (بخوانید اسلامی) مردم گرفته است و همچنان می‌گیرد؛ تا از این راه به حکومت اسلامی خود ادامه بدهد. به زبان ساده، تا زمانی که اکثر ایرانیان مهر مسلمانی در پیشانی دارند این حکومت میتواند ادامه داشته باشد تا سرانجام خود و ایران را به نابودی بکشاند چون طاعون چه از نوع اسلامی آن یا هر نوع دیگر تنها مرگ و نابودی را میتواند دنبال داشته باشد؛ و اگر هم آن را براندازیم در کوتاه زمانی حکومتی دیگر و باز هم اسلامی ولی با رنگ و رویی دیگر جانشین آن خواهد شد.

برخی هم میگویند اسلام را باید به مساجد و خانه‌ها برگرداند. پرسش من این است: مگر سی سال پیش اسلام از کجا آمد؟ از همان خانه‌ها و مساجد بیرون آمد تا در بالاترین مرجع قانونی (!؟) و اجرایی کشورمان قرار بگیرد. و یا میگویند جای مذهب (بخوانید اسلام) در قلب انسان است. بنابراین وای بر من «بی مذهب» که میباید همسایه‌ای «چنین خوش» قلب داشته باشم!

باید در نظر داشت که دیو اسلام از شیشه بیرون آمده است، و این آخوندها آن آخوندهای سی سال پیش نیستند که بیشترشان به نان شب محتاج بودند؛ امروز ثروتی بیکران در اختیار دارند و در آینده میتوانند از آن برای مقاصد خود با تبلیغات و اجیر کردن مریدانشان استفاده بکنند، به خصوص در خدمت گرفتن «روشنفکران» و قلم بدستانی که استعداد بسیاری دارند که آنی فرشته را به دیو و دیو را به فرشته تبدیل کنند و به مردم بقبولانند. و یا شاید از آن به اصطلاح «لیبرالهایی» استفاده ابزاری میشود که در خیابانهای اروپا بی تفاوت از جمع مسلمانان پرخاشجویی میگذرند که با پلاکارتهای «مرگ بر آزادی»، بدست، فریاد بر

می‌آورند که میباید منتظر اعمال تروریستی آینده آنها بود، ولی زمانی که کسی از این سربران عصر جهالت انتقاد میکند، همین لیبرالها از سوراخها بیرون می‌آیند و به بهانه آزادی بیان و آزادی مذهب (بخوانید اسلام) از این اسلام پرستان تازی پرور پدافند میکنند. این «لیبرالها» (چه غربی و یا شرقی) چنان در ذهن بسته خود اسیر شده‌اند که فراتر از بینی خود را نمیتوانند ببینند، که اگر این سربران به قدرت برسند و یا حتی کمی توانایی داشته باشند خود آنها اولین قربانیان خواهند بود.

ما ایرانیان سده‌هاست که ریشه نابسامانیهای کشورمان را رها کرده‌ایم و تنها به ریش‌آخوندها چسبیده‌ایم؛ و بسیاری نمیخواهند بپذیرند که آخوند و تفکر آخوندی محصول تفکرات خود ما است، و همه مسئول هستیم، از آن بسیجی که چهارزانو در مسجد پای منبر این روضه‌خوانها می‌نشیند، تا آن دانشجویی که تا لبخند بر چهره یک آخوند میبینند قند در دلش آب میشود و همه قواعد «جدایی دین از مذهب» یا «سکولاریزم» را که تا چندی پیش مدافع آن بود را زیر پا میگذارند، و تا آن دکتر مسلمانی که «سوگند سقراط» را فراموش می‌کند و چشم هم نوع خود را به دلیل سرپیچی از قوانین اسلام در می‌آورد، تا آنهایی که بی تفاوت بر آنچه بر سر ایران و ایرانی آمده است میگذرند. و یا آن «روشنفکرانی» که با آن همه افاده‌های روشنفکری هنوز فرق بین آزادی اندیشه، آزادی مدنی و آزادی سیاسی را نمیدانند، که تا آن یکی نباشد دیگری رشد نمیکند. مجالس روضه خوانی و برنامه‌های تلویزیونی بسیاری از تلویزیونهای اپوزیسیون هم همچنان منتظر زادروز و مرگ امامان (تازی) هستند تا به مردم ایران شادباش و یا تسلیت بگویند. اگر سی سال پیش با چنین اندیشه‌هایی به استقبال انقلاب اسلامی رفتند و آن را نهادینه کردند تا حدی میتوانند اعمال خود را توجیه کنند؛ ولی امروز نمیتوان با همان «افزار» مذهب به مبارزه برضد یک حکومت مذهبی پرداخت.